



فهرست شده

۲۲۰



بازرسی شد  
۲۶ - ۲۷

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰

ملی . فهرست شد .

۲۲۰۲

بازرسی شد  
۲۶ - ۲۷

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶
---	---	---	---	---	---	---	---	---	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----	----

ملی، فهرست شده  
۲۲۰۲



کتابخانه  
مجلس شورای ملی  
تاسیس ۱۳۰۲

۵

تولک اندامی در دریا

بازدید شد  
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی

ام کتاب فصیح جانی

مؤلف

موضوع تألیف

۱۲۰۲

شماره ۲۰۴۹

ایستاد  
۱۳۸۱  
۱۳۸۰

شماره دفتر

۲۲۵۴۵

۶۲۰۲

بازدید ۱۳۴۰



بسم الله الرحمن الرحيم

تو لاک اله ای فرانه فرید	مکندار تو بادار بد خدا
ز هر بدت و نادان بفرود می	که وقت حاجت از کار بد می
مرا احسان و سه سال فرافست	را اقبال می یافد مرافست
پیشام رخسار رخسار خویش	طول ز سال ناله و غم خویش
ز من کشی که کار اید یار	کلی کافه و ناله خار اید یار
چه سود اکنون کار از دست	ز نام اشار از دست
تو جدی کن که در کف یار	بفرق رملج دولت سایه دار

کمک کاری که سود می آورد	بسر بارانج دی بار و خورشید
نخست از کسب و آشنی و دوش	ز جل آباد نادان بدوش
بود معلوم هزاراد و بسن	که نادان مرده و داناست
کسی که دعو می فسر را نمی کرد	کجا با مردگان نجاشی کرد
و لیکن باید آشنی در این راه	که علم آمد فراوان عسر کو ماه
نیاید چکن عسر دوباره	بعملی و کر آشت خیت چاره
چو کسب علم کردی عمل گوش	که علم به عمل هر سبب بی تو
چه حاصل ز آنکه دانی گمیارا	پس خود را نکرده ز رستار
ز توفیق عمل چن خلعت خاص	رسد از اسطرر کن با خلاص
عمل کن منسی اخلاص عاریت	بدون نچسب کاران هم کار
از کار خام کسر سودی دارد	چو جلو اخام باشد غلت دارد



بچش پشی خوشخاری کج  
 که باشد دوست این رعد آینه  
 کشد بار تو چون بستی کران بار  
 ز ناخوش کارهای خوش است  
 ز لایق کرد دست سیکرت  
 بکار سکت کرد و یا ورتو  
 چنین بازی که یابی خاک او  
 و کره روی دیوار خود باش  
 ز غمهای ماه سادوشن  
 فراوان شعله را اندک کن  
 اگر باشد شب تاریک کرد  
 بآب از راحت پست و شکم  
 دیش روشن بر آتش است  
 که کار تو چون کردی یا کار  
 کند ز آب بخت است  
 برادر پاک چون می رفت  
 بکوی بخت می بر سر تو  
 اسیر حلقه قهر اک او شو  
 سیر اختیار و یار غار خوش  
 زنده و جهان را خوشن  
 ز عالم روی شغل اندر یک کن  
 بهر وقتی که باشد دل درود

بود زافات چون قند حسارت  
 غرض از جاده دفع حرو بردست  
 چو رویه کشوی از بر زم شادان  
 بشیرنی مکن همچون کس حید  
 تلخی شوری بن بحر خو خوار  
 ز جان هر کسی لانی گشت  
 نمک را چون کنی خود خوش  
 با حسان اجاوست بخت  
 چنان نیکو بخشش کلیم  
 بخشش از ایشان بار بردار  
 رای وستان جان را افرا کن  
 که اعدا بر خشی پشی و ارس  
 مدار دل ز نیت هر که مرد است  
 کشد پست از سر سکنان  
 که آخر بند بر پاست نند شد  
 که مانع که کردی صدف دار  
 در از روی انشان مکن شست  
 نمک از است انکت بر خرف  
 نه در شکمهای خسی پای  
 که بر کردن بدبارت از اوم  
 مسار اروام و اریان کران  
 ولیکن دست از دشمن جدا کن

اگر تری که ما که نفس خد کام  
 پیدان خطا کار می ند کام  
 زدن که دین بدیش پای  
 که تواند که در چنبدن رجا  
 بدین نیت در هر زن که کوبی  
 صلاح نفس جی اول خوبه  
 زنی که سرخ روئی از خفاست  
 همین گلگون رویش بخافت  
 در آن جلد جمال حور دارد  
 که از ناخوش ستور دارد  
 چو آتش بر فرو زدن نور  
 از روی که حبه بکین از دور  
 بود قرب سلاطین آتشینه  
 از آن آتش بان و دگریز  
 زوایایان بود این یک ستور  
 که دانش در کتب دانسته کور  
 آئین کج شاهی کتابت  
 فروغ صبح و انانی کتابت  
 بود بی مزد و دستاورد  
 ز دانش شدت هر دم کساد  
 ندی مغز داری پوست  
 سیر کار و اناسی چو پسته

در و نش چو چرخ از دوری  
 تقیت هر ورق ان کی طبع  
 عمارت کرده از زمین ادیت  
 دو صد کلمه من روی مقیت  
 همه شکیب از آن می پوی  
 زین صفا ده روی روی  
 زیکر کی همه روی غمشت  
 کرایه از آمدن لب لب  
 بهر لطافت لب کشاید  
 هزاران که معنی نمایند  
 کجی اسرار قد ان بار کوشید  
 که از قول پسر در کوشید  
 کجی باشند چون صافی درونان  
 بانوار حقایق رهنمونان  
 کجی از نه در طی عبارت  
 بجهت های یونانی شارت  
 کمیت از رخشان تاریخ خوانند  
 که از آینده اخبارت رسته  
 کجی ریزد از دریای شعار  
 بچپ عقل کو هر مای اسرار  
 هر یک زین صد چندی گوشت  
 کن از مقصد اصلی فراموش



کرت بود چکے سوی آن دی  
 کن جان از آن باری کس و چو  
 برادر دل چو بجای لب خویش  
 تخت از خروشه ان پندش  
 چو آید از هوش مر پخته پرواز  
 در کمال توان آوردش باز  
 درونی تیره از نیل زخارف  
 زبان بجای در شمع معارف  
 معارف که چو سوار یک باشد  
 چه حال آن چو دل را یک باشد  
 کن با صوفی خام یاری  
 که باشد کار خام کاری  
 طریق نخست کاری انداخته  
 بجای سیوه از ماع فاشه  
 راضل خویش آن سوه بریده  
 بماند تا قیامت ناز سیده  
 منه دست تری از سیم و از زر  
 بجز در دست پر پر پرواز  
 منه پانصد راد میانه  
 که غزل و نصب را کردی نشانه  
 را سودن در آن سبب چرخ  
 که کرد و دیگر می مست که چرخ

رنصب روی بی منصفه  
 که از هر منصف بی منصفه  
 زنجیر پاک کن اندیشه خویش  
 تواضع کن بجز کس شیخ خویش  
 چو خوشه خویش از سر کشی پس  
 ندارد سر بند از ضربت داس  
 چو خود را در بر جان افکند خوار  
 ز خاکش رخ بر دارد و بشمار  
 طلب میکن بعد از جندی  
 ز تعلیم فراوان سربلندی  
 عدد در این چون از جنت فرو  
 شد از تعلیم صغیر و فنی ندوز  
 کن عده اگر کردی خاک کن  
 طریق پوهان نه را را کن  
 از این حضرت که فیاض بود  
 خطاب حمد او فو بالعتود است  
 چو عیسی توانی خست بی جفت  
 مدد شد بجه در ارتکف مفت  
 ز دیده خواب احب و در کرد  
 به از سخاکی با حور کردن  
 بکین پست بر خاکستر کر م  
 به از پهلوی آن بستر نرم



چو ناله امان در بند پر باش	پر کجدار و فند ز بند پر باش
چو دود از روشنی نو نشاند	چو حاصل ز انکه آتش راست قرینه
مکن بادش بخیر در خلوت خاص	که ساری شدش از پنجه و اخلاص
چو پندی بشنوی از پند فرمای	چو دانا بیدش در جان نمی جای
نه چون دان نیک کوشش درای	ز دیگر کوشش پرورش کداری
ز دید بی در پنهان دانه در کانه	نیاید قطره قدر کو هر پاک
نباشد این مثل پوشیده بر کس	که کرد خایه کس نمی بود پس
چو دریای قدر خشن نیاید	ز بانک خوک بی سامان چاید

همان کا مژین در مجبازی  
نمذ فضل خدایت کار ساری  
کتابت عبدالحق بن محمد باقر  
در محرم سنه ۱۰۲۰









